

دلالت‌های مکتب اردولیرالیسم آلمانی برای مردمی‌سازی اقتصاد

سعید سیدحسین‌زاده^۱

سیدعقیل حسینی^۲

چکیده

هدف این مقاله بررسی و تحلیل نقش دولت در مردمی‌سازی اقتصاد با استناد به آموزه‌های مکتب اردولیرالیسم آلمانی است. این مکتب که در کشور ما کمتر شناخته شده است، زمینه‌ساز معجزه اقتصادی آلمان پس از ویرانی ناشی از جنگ جهانی بود و پس از بحران بزرگ اقتصادی ۲۰۰۸ نیز مجدداً مورد توجه جدی کشورهای اروپایی جهت عبور از بحران قرار گرفت. مکتب اردولیرالیسم آلمانی داعیه جمع بین «عدالت و کارایی» و «نظم‌دهی و آزادی» را با تکیه بر ایفای نقش همزمان بازار و مردم دارد و برای دولت قوی نقشی اساسی در زمینه ایجاد و تقویت آزادی اقتصادی مردم قائل است.

مردمی‌سازی اقتصاد به عنوان یک پارادایم نوظهور در کشور ما یکی از ارکان مهم اقتصاد مقاومتی است که در آن مردم محور و رکن اصلی در اقتصاد هستند. اما آیا مردمی‌سازی به معنای حذف دولت از اقتصاد است؟ فرضیه اصلی این مقاله این است که مردمی‌سازی اقتصاد به یک «دولت قوی و سالم» نیاز دارد. در این مقاله با بررسی تعالیم مکتب اردولیرالیسم آلمانی نشان داده می‌شود که در اقتصاد مردم‌محور، دولت وظایف خود را با قاعده‌گذاری در چهارچوب مشخص و فراهم‌سازی شرایط لازم در جهت تسهیل روند مردمی‌سازی اقتصاد ایفا می‌کند. همچنین با بررسی دلالت‌های این مکتب برای مردمی‌سازی اقتصاد، الگویی ارائه می‌شود که شامل چستی مردمی‌سازی در این مکتب، شرایط علی و زمینه‌ای که دولت برای مردمی‌سازی اقتصاد بایستی فراهم نماید و همچنین مقابله با عوامل مخرب و اجرای سیاست‌های راهبردی است که دولت باید آن را برای مردمی‌سازی اقتصاد پی‌جویی نماید.

کلیدواژه‌ها: اردولیرالیسم آلمانی، دولت قوی، دولت سالم، نظم‌دهی اقتصاد، آزادی اقتصادی، مردمی‌سازی.

s.seydhoseinzadeh@isu.ac.ir

aqil.hoseiny@yu.ac.ir

^۱. دکتری علوم اقتصادی و مدرس دانشگاه

^۲. استادیار گروه علوم اقتصادی، دانشگاه یاسوج

مقدمه

یکی از مهم ترین محورها و ارکان اقتصاد مقاومتی «مردمی سازی» است و مقام معظم رهبری علاوه بر اینکه مردمی سازی را به عنوان یکی از رویکردهای اصلی سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی مطرح نمودند، در موقعیت های مختلف بر حرکت به سمت اقتصاد مردمی تأکید نمودند. تاکنون از «مردمی سازی اقتصاد» تعاریف مختلفی ارائه شده است و شاید نتوان تعریفی یکسان و مورد اجماع از مردمی سازی اقتصاد ارائه کرد، اما آنچه شاید بتوان به عنوان قدر متیقن از این مفهوم مطرح کرد این است که: اقتصاد مردمی اقتصادی است که در آن مردم محور و رکن اصلی در اقتصادند، مردم می خواهند، انتخاب می کنند، تولید می کنند، مبادله می کنند، مصرف می کنند، مالک اموال و سرمایه اند و مدیریت، کارآفرینی و خلاقیت در اقتصاد با آنهاست. اقتصاد مردمی اقتصادی است که منشأ آن اراده مردم و مقصد آن نیز برقراری توازن میان نیازهای واقعی و امکانات آنهاست و تمامی فرایندها و فعالیت های اقتصادی با مشارکت مردم روی می دهد؛ بنابراین قرارداد اقتصاد مردمی در کنار بخش خصوصی، بخش دولتی و یا بخش تعاونی امر درستی نیست و اگرچه مشابهت هایی با هر کدام از آنها می تواند داشته باشد و در تمامی زمینه ها در کیفیت و ماهیت هر کدام از این بخش ها تأثیر گذار است. موضوع اصلی در مکتب اقتصاد مردمی آن است که چگونه می توان مردم را در همه امور دخالت داد و اقتصادی مردم سالار را که به عدالت نزدیک است سامان داد (مؤسسه مبانی و مدل های اقتصادی بومی، ۱۳۹۴: ۱-۱۰).

از منظر مقام معظم رهبری نیز «اقتصاد مقاومتی، مردم بنیاد است؛ یعنی بر محور دولت نیست و اقتصاد دولتی نیست، اقتصاد مردمی است؛ یعنی با اراده مردم، سرمایه مردم و حضور مردم تحقق پیدا می کند. اما اینکه اقتصاد مردمی، «دولتی نیست» به این معنا نیست که دولت در قبال آن مسئولیتی ندارد؛ چرا که دولت مسئولیت برنامه ریزی، زمینه سازی، ظرفیت سازی، هدایت و کمک دارد. کار اقتصادی و فعالیت اقتصادی دست مردم است، مال مردم است؛ اما دولت - به عنوان یک مسئول عمومی - نظارت می کند، هدایت می کند، کمک می کند؛ بنابراین آماده سازی شرایط، وظیفه دولت است و دولت وظیفه دارد که شرایط را تسهیل کند» (سایت رسمی مقام معظم رهبری^۱، بیانات در حرم رضوی، ۱۳۹۳/۱/۱). همان طور که در کلام رهبری مشهود است، اقتصاد مردمی به معنای کنار کشیدن دولت از وظایف خود نیست، بلکه در اقتصاد مردمی دولت وظایف خود را در چهارچوب مشخص و در جهت تسهیل روند مردمی سازی اقتصاد و نظارت و هدایت آن

^۱. www.khamenei.ir

ایفا می‌کند؛ به عبارت دیگر بر خلاف تصور رایج از اقتصاد مردمی، مردمی‌سازی اقتصاد صرفاً به صورت خودجوش و باتکیه بر قاعده لسه‌فر (بگذار بشود) و خودتنظیمی بازار محقق نمی‌شود، بلکه دولت نقش اساسی در مردمی‌سازی اقتصاد ایفا می‌کند؛ بنابراین آنچه به نظر می‌رسد در ادبیات مردمی‌سازی اقتصادی مغفول مانده است، بررسی و تحلیل نقش دولت در مردمی‌سازی اقتصاد است.

این مقاله با روش تحلیلی - توصیفی تجربه یکی از مکاتب اقتصادی را که تا حدی به دنبال تحقق این هدف بوده است، مورد بررسی قرار داده است و تجارب آن مکتب را در جهت مردمی‌سازی اقتصاد ایران - با در نظر گرفتن مقتضیات بومی کشور - مورد استفاده قرار داده است. رهبر انقلاب در خصوص بهره‌برداری از تجربیات سایر کشورها در زمینه مقاوم‌سازی اقتصادی در دیدار با دانشجویان مدال‌آور دانشگاه شریف فرمودند: «اقتصاد مقاومتی یک اندیشه تجربه‌شده در دنیا است و فقط اختصاص به ما ندارد و چگونگی بهره‌برداری از اقتصاد مقاومتی منوط به اهداف کشورهاست... همچنین جدای از نحوه جهت‌گیری و بهره‌برداری، این موضوع که اقتصاد مقاومتی، کشور را در برابر تکانه‌های گوناگون جهانی اعم از بدخواهانه یا غیر بدخواهانه حفظ خواهد کرد یک اصل پذیرفته شده است»^۱. از سوی دیگر از منظر ایشان (اقتصاد مقاومتی) اولاً: یک الگوی علمی متناسب با نیازهای کشور ما است - این آن جنبه مثبت - اما منحصر به کشور ما هم نیست؛ یعنی بسیاری از کشورها، امروز باتوجه به این تکانه‌های اجتماعی و زیرورو شدن‌های اقتصادی‌ای که در این بیست سی سال گذشته اتفاق افتاده است، متناسب با شرایط خودشان به فکر یک چنین کاری افتاده‌اند. پس این حرکتی که ما داریم انجام می‌دهیم، دغدغه دیگر کشورها هم هست؛ مخصوص ما نیست^۲؛ بنابراین بررسی چیستی، چرایی و چگونگی مردمی‌سازی اقتصاد در تجارب سایر مکاتب اقتصادی و کشورها حائز اهمیت است.

یکی از تعاریفی که شاید بتوان برای مردمی‌سازی اقتصاد ارائه نمود، «آزادی اقتصادی» است، یعنی فراهم‌سازی شرایطی که در آن فرد آزاد باشد که مجموعه فعالیت‌های اقتصادی خود را در بازار بدون ممانعت موانع درونی و بیرونی به انجام برساند. یکی از مکاتبی که داعیه‌دار «آزادی اقتصادی» است، مکتب لیبرالیسم است که نحله‌های مختلفی دارد که مهم‌ترین شاخه آن مکتب لیبرالیسم کلاسیک است. سردمدار مکتب لیبرالیسم کلاسیک آدام اسمیت و ظهور آن در قرن هجدهم میلادی بوده است که مهم‌ترین موضع

^۱. همان، دیدار نخبگان و دانشجویان بسیجی مدال‌آور دانشگاه شریف با رهبر انقلاب ۱۳۹۵/۱۰/۱۳

^۲. همان، بیانات در حرم رضوی، ۱۳۹۳/۱/۱

آن، دفاع متعصبانه از «لسه فر» یا اعتقاد به دست نامرئی بازار در تخصیص بهینه منابع و دستیابی به منافع اجتماعی و محدودسازی دولت به وظایف کاملاً مضیق از قبیل امنیت (دولت شبگرد کلاسیکی) است. پس از بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ و آشکارشدن نقایص ذاتی لیبرالیسم کلاسیک و افزایش حجمه های شدید علیه آن و خصوصاً علیه قاعده لسه فر، این مکتب اقدام به بازنگری اساسی در اصول خویش نمود و مکتب «نئولیبرالیسم» را در کنفرانس والتر لیپمن مطرح نمود. نوک اصلی پیکان حمله نئولیبرالیست ها، دو مکتب دولت رفاه کینزی و سوسیالیسم بود. متعاقباً به دو شاخه اصلی نئولیبرالیسم آمریکایی و نئولیبرالیسم آلمانی تفکیک شد که نئولیبرالیسم آمریکایی و خصوصاً مکتب شیکاگو در کشور ما بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. اما نئولیبرالیسم آلمانی و معروف ترین نحله آن یعنی اردولیبرالیسم که منشأ توسعه اقتصادی آلمان پس از جنگ جهانی دوم بود و همچنین پس از بحران مالی ۲۰۰۸ و همچنین بحران ۲۰۱۲ اروپا مجدداً مورد توجه جدی قرار گرفته است، در کشور ما کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

اردولیبرالیسم آلمانی بر خلاف مکتب لیبرالیسم کلاسیک (که از طریق قاعده لسه فر و آزادی بازار و مکانیسم دست نامرئی به دنبال همسویی منافع فردی و مصالح اجتماعی بود) معتقد است دولت نقش مهم و اساسی هم در ایجاد بازار و هم در تنظیم گری آن دارد. به عبارت دیگر اردولیبرال ها به دنبال تقدم نظم بر آزادی و آزادی نظم یافته هستند، زیرا اگر نظم برقرار نشود آزادی نیز از بین خواهد رفت. وجه تسمیه این مکتب نیز برگرفته از کلمه لاتین (ordo) به معنای نظم است؛ بنابراین اردولیبرالیسم (ordoliberalism) به معنای لیبرالیسم منظم است که در مقابل آنارکولیبرالیسم (anarcholiberalism) یا لیبرالیسم آنارشستی، یعنی لیبرالیسم نامنظم قرار دارد که به نئولیبرالیسم آمریکایی اطلاق می گردد که از طریق نظم یا بی نظمی خودجوش رقابت، به دنبال ساماندهی بازار است و معتقد به دولت حداقلی است.

برخلاف مکتب لیبرالیسم آنارشستی یکی از مسائل اصلی مکتب اردولیبرالیسم جمع بین «دولت قوی»^۱ و «اقتصاد آزاد»^۲ است و دولت در این مکتب نقش برنامه ریز برای ایجاد رقابت و تأسیس کننده و پشتیبانی کننده آزادی در بازار را دارد. دولت بایستی چهارچوب نقش آفرینی افراد در بازار را تعیین نموده و از این چهارچوب با سیاست های مبتنی بر قانون اساسی و سیاست های نظم دهی^۳ و همچنین سیاست های اجتماعی

^۱. Strong state

^۲. Free economy

^۳. چون در زبان فارسی واژه تنظیم برای Regulation رواج یافته است در این مقاله از واژه نظم دهی به عنوان معادل Ordering استفاده می شود.

محافظت نماید. به نظر می‌رسد چهارچوبی که این مکتب برای نقش آفرینی دولت و همچنین آزادی نقش آفرینی مردم در اقتصاد تعیین کرده است، می‌تواند دلالت‌های مفیدی برای مردمی‌سازی اقتصاد ایران داشته باشد؛ بنابراین در این مقاله ابتدا به معرفی اجمالی مکتب اردولیرالیسم آلمانی پرداخته می‌شود و سپس به بررسی دلالت‌های این مکتب برای مردمی‌سازی اقتصاد پرداخته و در نهایت الگوی نهایی از نقش دولت در مردمی‌سازی اقتصاد در این مکتب را ارائه می‌دهد.

معرفی اجمالی مکتب اردولیرالیسم آلمانی

از دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران تاریخ اقتصادی آلمان، منشأ توسعه اقتصادی آلمان بعد از ۱۹۴۵ میلادی و جنگ جهانی دوم تحت تأثیر دیدگاه‌های مکتب اردولیرالیسم و تفکرات والتر اویکن و مکتب فرایبورگ و اصول اقتصاد بازار اجتماعی بوده است. ریشه‌های اولیه شکل‌گیری این مکتب به سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۴۵ میلادی برمی‌گردد که در تقابل با دیدگاه‌های سوسیالیسم ملی آلمان نضج گرفت. بنیان‌گذار این مکتب والتر اویکن بود و اصلی‌ترین اثر وی با نام «مبانی علم اقتصاد»^۱ در سال ۱۹۴۰ منتشر شد. اثر وی به طور آشکار انتقاداتی بر مکتب تاریخی آلمان وارد می‌کرد و بر اساس طبقه‌بندی‌ای که وی ارائه می‌کند، تأکید خاصی بر بازپرووری اقتصاد از طریق عوامل نهادی، قانونی و اجتماعی دارد و به طور آشکار در مقابل رویکرد سنتی آلمانی به جایگاه دولت در اقتصاد قرار دارد. در نظم رقابتی^۲ که وی تعریف می‌کند، دولت نقش قوی‌تری نسبت به نقشی که دولت در رویکرد آمریکایی^۳ و مکتب اقتصاد اتریشی نظیر دیدگاه‌های هایک و فون میزس، دارد ایفا می‌کند. این رویکرد خود را به‌خوبی در اصول تنظیم‌گر^۴ اویکن نشان می‌دهد که عبارت است از: کنترل انحصار، سیاست اجتماعی^۵ و اثرات خارجی. در کنار اصول مکملی با عنوان اصول سازنده^۶ اقتصاد بازار نظیر مالکیت خصوصی، رقابت در بازارهای باز، آزادی قراردادهای، عملکرد مکانیسم قیمت‌ها، ثبات پولی و سازگاری در سیاست‌های اقتصادی (Hagemann, 2018: ۶۵۴).

^۱. Foundation of economics

^۲. competitive order

^۳. Anglo-American colleagues

^۴. regulating principles

^۵. social policy

^۶. constituting principles'

دانشمندان این مکتب پس از ملاحظه نتایج تجارب سیستم های اقتصادی گوناگون مثل سیستم سرمایه داری لسه فر و تجربه های انجام شده با نظام اقتصادی مداخله گرایانه (نازی ها) و نظام اشتراکی، در جستجوی شکلی از نظام اقتصادی بودند که فرد را در مقابل خود کامگی بخش دولتی و بخش خصوصی حراست و صیانت کند. از منظر اردولیرال ها سرمایه داری و سوسیالیسم هر دو کهنه و منسوخ اند. تنی چند از نئولیرال ها به عنوان مثال الکساندر روستو کوشیده اند که اندیشه کلی نئولیرالیسم را از سرمایه داری کهن لسه فر و یا نمایندگان کلاسیک های انگلیسی که آن ها را با عنوان پالئولیرال ذکر و مشخص می کردند، جدا کنند. اردولیرال ها پس از مرز بندی خود با سایر مکاتب اقتصادی به نقش دولت در این نظام می پردازند. اردولیرال ها به فرآیندهای خودجوش و خوش بینی حاصل از تفکر اقتصاد بازار آزاد و تفکر لسه فر معتقد نیستند؛ زیرا اولاً بر اساس نظر او یکن تضمین آزادی خود می تواند سبب ایجاد خطر برای آن از طریق سلب آزادی شود؛ زیرا اگر این امر (آزادی) تشکیل قدرت خصوصی را ممکن سازد می تواند آزادی را تخریب کند و از سوی دیگر معتقدند دولت باید الزاماً مقدمات و شرایط لازم برای استقرار رقابت را فراهم کنند و از طریق ایجاد یک اداره نظارت بر انحصارات، رقابت را مراقبت کرده و از آن هم پیوسته حراست کند. به نظر او یکن وظیفه دولت این است که قواعد تحرک رقابت را مستحکم، پایدار و مطمئن نگه دارد، به طوری که در درون آن نظام رقابتی، عاملان اقتصادی به راحتی آزادی عمل داشته باشند. در عین حال برنامه ریزی های اقتصادی آنان باید در برابر خود کامگی دولت یا استبداد گروه ها و افراد بخش خصوصی، حفظ و حراست شود. برای انجام این منظور او یکن اصولی را ترکیب و طراحی و ارائه کرده است که از یک طرف نظام اقتصاد رقابتی را می سازند و «اصول تقویم گر (سازنده)» نظام نامیده می شود و از طرف دیگر به نظر او اصولی که کارکردهای نظام را به طور مؤثر به نظم درمی آورند یعنی «اصول تنظیم گر» (ایسینگ، ۱۳۷۴: ۲۵۰-۲۶۰). در این مکتب با وجود اینکه سازوکار قانونمند اقتصاد بازار در مرکز وقایع قرار دارد، اما دولت مکلف است این سازوکار قانونمند را راه اندازی و از آن صیانت و حفاظت کند. بعلاوه دولت باید تا آنجا که توانایی دارد اختلالات تعادلی را برطرف سازد و در آخر دولت باید نتیجه فعالیت آزادانه نیروها را تحت عنوان سیاست اجتماعی اصلاح سازد. بنابراین این نظام موجب تقسیم کار بین بازار و دولت می شود و یک دولت قوی به عنوان متولی سیاست اقتصادی که در کشمکش های گروه های ذی نفع، بی طرفانه عمل می کند و در مجموع سه تکلیف اصلی را دنبال می کند: حمایت از قواعد جهت ساماندهی نظام، برطرف کردن اختلالات و نوسانات مداوم اقتصادی (از طریق ایجاد اصل ثبات و اطمینان در سیاست های اقتصادی دولت) و سیاست اصلاح اجتماعی (لش، ۱۳۷۹).

متفکرین و پیشتا‌زان اولیه مکتب اردولیرالیسم هر یک به‌نوبه خود از جهات مختلف موجب رشد و تکامل این مکتب شدند عبارتند از والتر اویکن^۱، این فرانتس بوهم^۲، ویلهلم روپکه^۳، الکساندر روستو^۴ و همچنین آلفرد مولر آرماک (Biebricher,; Vogelmann, 2017)، در این مقاله با توجه به موضوع و حوزه پژوهش، تأکید بیشتری بر آثار والتر اویکن و خصوصاً ویلهلم روپکه خواهد بود. در قسمت‌های بعد ضمن بررسی تفصیلی دیدگاه‌های مکتب اردولیرالیسم آلمانی، دالات‌های این دیدگاه‌ها را در مردمی‌سازی اقتصاد مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نقش رقابت در بازار، محدودیت‌های آن و کارکرد دولت

نقطه شروع اویکن این سؤال سلبی بود که چگونه می‌توان از تمرکز قدرت در سیستم اقتصادی جلوگیری کرد. اویکن با داشتن ایده‌ای کمتر خوش‌بینانه نسبت به اسمیت در مورد انسان، اعتقاد نداشت که تعامل خودجوش بین افراد، برای اطمینان از یک نظم اجتماعی پایدار کافی است، در عوض، وی معتقد بود اقتصاد گرایش تا حدودی اجتناب‌ناپذیری به سمت *Vermachtung*^۵ دارد^۶. از نظر اسمیت، رقابت فراتر از همه بنیادها برای هماهنگی خودجوش میان افراد یک جامعه الزامی است، اما از نظر اویکن تنها وسیله‌ای برای جلوگیری از ظهور گروه‌های قدرت در اقتصاد است و به همین دلیل تنها بنیان ممکن برای یک نظم عملی و انسانی در جهان صنعتی مدرن است (Zweynert, 2013). تعجب‌آور نیست که ایده تا حدی بدبینانه او درباره انسان، او را کمی به هابز نزدیک کند: اگر تعامل خودجوش بین افراد منجر به نظم نامطلوبی شود، فرد نیاز به یک دولت قوی بالاتر از افراد دارد که از هماهنگی پشتیبانی کند. اویکن در

^۱. Walter Eucken

^۲. Franz Böhm

^۳. Wilhelm Röpke

^۴. Alexander Rüstow

^۵. یافتن ترجمه معادل واژه *Vermachtung* به زبان فارسی امکان‌پذیر نیست. در چارچوبی که اویکن از آن استفاده می‌کند به معنای فرایندی است که در آن به دلیل ظهور انحصارهای یک و چندجانبه، موفقیت‌های اقتصادی بیشتر تابعی از روابط قدرت می‌شود.

^۶. جزئیات بیشتر در مورد این مسئله را می‌توان در فصل "قدرت اقتصادی" در کتاب مبانی علم اقتصاد (۱۶۹-۱۷۵). زیرنویس فصل "بدون و درک قدرت اقتصادی هیچ درکی از واقعیت اقتصادی وجود ندارد" نشان می‌دهد که این موضوع تا چه حد برای تفکر اویکن محوری است.

مقاله‌ای که در سال ۱۹۳۲ با عنوان «تحولات ساختاری دولت و بحران سرمایه‌داری»^۱ منتشر شده است، جایگاه رقابت و کارکرد دولت را تشریح می‌کند. این مقاله در شرایطی نوشته شده که اقتصاد سرمایه‌داری با بحران بزرگ ۱۹۲۹ مواجه شده است و اویکن ضمن تحلیل بحران سرمایه‌داری و رکود بزرگ، دیدگاه‌های مختلف در خصوص ریشه‌های اصلی بحران سرمایه‌داری را به‌بوته نقد می‌کشد و دیدگاه‌های جایگزین خود را ارائه می‌دهد. اویکن معتقد است هر جا شلاق رقابت^۲ به خوبی کار خود را انجام می‌دهد، سرمایه‌داری مانند همیشه پویا و بدیع است، اما اگر رقابت متوقف شود، این امر به‌طور جدی مانع عملکرد مکانیسم سرمایه‌داری می‌شود و توسعه آن را محدود و یا حتی غیرممکن می‌سازد. از منظر اویکن، جامعه شاهد تحولی در رابطه بین دولت و جامعه در طول پنجاه سال گذشته بوده است و اوج این تحول همان چیزی است که وی آن را «دولت اقتصادی»^۳ است که در آن نیروهای اجتماعی، گروه‌های ذی‌نفع و جنبش‌های توده‌ای^۴ به دنبال تأثیرگذاری و نفوذ در دولت برای پیگیری منافع خاص خود و یا انجام پروژه‌های سیاسی هستند و تلاش‌های آن‌ها صرفاً به‌منظور اجتناب از شلاق رقابت^۵ و همچنین پی‌جویی تلاش‌هایی برای به دست آوردن امتیازاتی است که امروزه معمولاً «رانت جویی»^۶ نامیده می‌شود. اویکن در ادامه نتیجه می‌گیرد اگر از رقابت برای حفظ کارکردهای بازارها بخواهد محافظت شود، دولت باید قدرتی پیدا کند که بتواند از قدرت توده‌ها و گروه‌های رانت‌جو خلاص شود و به نوعی از اقتصاد فاصله بگیرد (Biebricher & Vogelmann, 2017). در این میان اویکن مرزبندی خود را با دیدگاه لیبرالیسم کلاسیک و به عبارتی دیگر سرمایه‌داری لسه‌فر که سردمدار اصلی آن آدام اسمیت است، مشخص می‌کند و استدلال اصلی وی علیه laissez faire عبارت است از: در نظر نگرفتن ساختارهای قدرت اجتماعی و گرایش ذاتی به انحصارات و کارتل‌ها. به گفته اویکن، دست نامرئی خودگردان نمی‌تواند سازگاری میان منافع فردی و رفاه عمومی را ایجاد کند (Zweynert, 2013).

ویلهلم رویکه نیز معتقد بود که رقابت وسیله‌ای برای برقراری نظم و اعمال کنترل در حوزه محدود اقتصاد بازار بر اساس تقسیم کار است، اما اصلی نیست که بتوان بر اساس آن کل جامعه را بنا نهاد و حتی از

^۱. Structural Transformations of the State and the Crisis of Capitalism

^۲ lash of competition

^۳. 'economic state'

^۴. mass movements

^۵. lash of competition

^۶. rent-seeking

نظر جامعه‌شناختی و اخلاقی نیز خطرناک است، زیرا بیشتر باعث متلاشی‌شدن جامعه می‌شود تا اتحاد آن (Röpke, ۱۹۵۰: ۱۸۱). از نظر اردو لیبرال‌ها بازار به هیچ وجه به تنهایی به یکپارچگی اقتصادی کمک نمی‌کند. مخالفت اردو لیبرال‌ها با رقابت خودجوش و لسه‌فر و تعریف کارکرد دولت در این میان در اصل «اقتصاد آزاد و دولت قوی»^۱ منعکس شده است. از منظر اردو لیبرال‌ها یک دولت قوی برای تعیین شرایط چارچوب اقتصاد بازار اجتماعی، ارائه حمایت‌های نهادی مناسب، اصلاح شکست‌های بازار، جبران آسیب‌های عمده اجتماعی، مقابله با فشارهای دموکراتیک برای مداخله در بازارهای کارا و استفاده از اقدامات پلیسی برای مقابله با قدرت اقتصادی سازمان‌یافته برای زیر پا گذاشتن رقابت در بازار لازم است (Schnyder و Siems, ۲۰۱۴: ۳۸۲).

از نظر روپکه نفع‌طلبی شخصی و خودخواهی^۲ در بازار به خودی‌خود نمی‌تواند منافع عمومی را تأمین کند و باید به سمت منافع عمومی کانالیزه و جهت‌دهی شود و بهترین راه برای این کار نظم رقابتی اردولیرال (اخلاقیات تنظیم‌گر) در ترکیب با اخلاق کانتی، اخلاق فضیلت‌گرایانه و ارزش‌ها و هنجارهای دینی (اخلاقیات فردی) است؛ بنابراین اقتصاد بازار رقابتی نیازمند یک بنیان اخلاقی و رعایت استانداردهای اخلاقی معینی است (Watrin, 1979). روپکه موارد و مصادیقی از ارزش‌های فرا-اقتصادی^۳ را که بنیانی برای اقتصاد فراهم می‌کنند و فراهم‌کننده کرامت انسانی هستند، نام می‌برد: روحیه عمومی، ذهنیت مدنی، احساس اجتماعی، مسئولیت، صداقت، انصاف، نوع‌دوستی متقابل، میانه‌روی و خود انضباطی، احترام به کرامت انسانی، همبستگی، خیرخواهی و عشق مسیحی از قبیل عشق به هم‌نوع. تربیت خانوادگی، آموزش و پرورش، اجتماعی‌سازی و ... نقشی مهمی در نهادینه کردن این ارزش‌ها ایفا می‌کند. در این میان دولت قوی از منظر اردولیرال‌ها نقشی حیاتی در ایجاد چهارچوب‌های بازار به منظور نهادینه‌سازی معیارها و ارزش‌های فرا-اقتصادی در بازار دارند. به نظر می‌رسد «سیاست اجتماعی» اردولیرال‌ها کارکردی سازنده و تنظیم‌گر برای ایجاد شرایط امکان ایجاد مبانی و پیش‌فرض‌های اخلاقی بازار دارند. سیاست‌های اجتماعی به منظور توده‌زدایی^۴، امحاء طبقه کارگر^۵، تمرکززدایی از ساختارهای سیاسی-اجتماعی و حمایت از شرکت‌های کوچک و متوسط و اعطای قدرت تصمیم‌گیری به زیربخش‌های کوچک‌تر

^۱ Strong State and Free economy

^۲ Egoism

^۳ trans-economic values

^۴ de-massification

^۵ de-proletarianisation

می‌باشد. هدف کلی، حکم‌شدگی اجتماعی^۱ هر فرد و ایجاد «وضعیت حیاتی»^۲ رضایت‌بخش می‌باشد. از سویی دیگر توجه به مسئولیت‌پذیری شخصی، استقلال، خوداشتغالی و اشاعه مالکیت خصوصی (که شرایط لازم برای تحقق حق آزادی مثبت را فراهم می‌آورد) و همچنین مساوات در برابر قانون، دسترسی برابر به آموزش و دیگر نهادهای عمومی، فرصت‌های برابر و شرایط اولیه^۳ برابر^۴ نیز بایستی تقویت شود و ارتقاء داده شود (Wörsdörfer, 2013b). «وظیفه‌شناسی حرفه و شغل»^۴ مورد تمرکز اردولیرال‌هایی از قبیل روپکه و مولر-آرماک که به وضعیت مطلوب یک کسبه شریف اشاره دارد نیز می‌تواند نمونه‌ای از اخلاق فردی تلقی شود.^۵

اردولیرالیسم سعی می‌کند از اولویت‌دادن به اخلاق یا اقتصاد نسبت به هم اجتناب کند و می‌خواهد با اتخاذ یک رویکرد یکپارچه هر دو جنبه را رعایت نماید و دینامیسم‌های اقتصادی را در کنار همبستگی اجتماعی در نظر بگیرد. در مرکز نظریه اردولیرالیسم این سؤال اساسی قرار دارد که چگونه می‌توان نظم اقتصادی-اجتماعی و انسانی را ایجاد کرد، نظامی که دربرگیرنده ارزش‌های مطلق کانتی از قبیل حفظ شأن و کرامت انسان^۶، حقوق بشر و نیز خودمختاری^۷ انسان با در نظر گرفتن ملاحظات عدالت و انصاف باشد. بنابراین اردولیرالیسم به دنبال حل تعارض میان آزادی-کارایی و عدالت اجتماعی است. نکته اساسی این است که معیارهای کارآمدی^۸ و انسانیت^۹ ارتباط تنگاتنگی داشته و وابستگی متقابل به یکدیگر دارند و رابطه اصل و فرع نسبت به یکدیگر ندارند (Wörsdörfer, 2013a).

دلالت‌ها برای مردمی‌سازی اقتصاد

دلالت‌هایی که در این قسمت از بررسی کارکرد رقابت در بازار و نقش دولت در این مکتب می‌توان برداشت کرد این است که:

^۱. social embeddedness

^۲. vital situation' (Vitalsituation)

^۳. Startgerechtigkeit

^۴. Deontology of Profession and Occupation

^۵. توضیحات تکمیلی در خصوص تمرکززدایی و توده‌زدایی در بخشهای بعد ارائه خواهد شد.

^۶. Human dignity

^۷. Autonomy

^۸. Functionality

^۹. Humanity

اولاً یکی از کارکردهای مهم برای ارتقاء نقش مردم در بازار، توجه به کارکرد رقابت در بازار است. رقابت در بازار مانع تمرکز قدرت و ایجاد انحصار در بازار شده و عرصه را برای نقش‌آفرینی آحاد مردم در بازار فراهم می‌سازد. از سوی دیگر رقابت صرفاً یک پدیده طبیعی که به صورت خودجوش ایجاد شود نیست، بلکه رقابت پدیده‌ای مصنوعی است که باید ایجاد شود، به عبارتی دیگر برای ایجاد رقابت در بازار بایستی، برنامه‌ریزی صورت گیرد و دولت در این میان مسئول برنامه‌ریزی برای ایجاد رقابت در بازار است که برای ایفای بهینه این نقش خود نباید به دنبال دخالت در فرآیندها و کارکردهای قیمتی نظم بازار باشد و به عبارتی دیگر نباید دخالت‌های ناهماهنگ با بازار انجام دهد، بلکه بایستی از طریق سیاست‌های تقویم‌گر و تنظیم‌گر، دخالت‌هایی هماهنگ با بازار انجام دهد.

ثانیاً دولتی می‌تواند به معنای واقعی کلمه آزادی را در بازار ایجاد نماید، یعنی عرصه را برای فعالیت آحاد مردم در اقتصاد فراخ و بازتر نماید - که مردم بتوانند در عرصه‌های مختلف فعالیت‌های اقتصادی اعم از تولید، مصرف، مبادله، فروش و... نقش‌آفرینی کنند - که دولت به معنای واقعی کلمه قوی باشد. به عبارتی دیگر اردولیرال‌ها میان آزادی اقتصادی و دولت و یا میان دولت و بازار تعارضی نمی‌بینند و صرفاً راه‌حل را ایجاد دولت حداقلی نمی‌دانند، بلکه چهارچوبی را برای فعالیت در بازار در نظر می‌گیرند که دولت باید با این چهارچوب و یا این قواعد بازی از آزادی اقتصادی در بازار مراقبت نماید؛ بنابراین دولت موردنیاز برای مردمی‌سازی اقتصاد، باید دولت قواعد ساز و تنظیم‌گر باشد و علاوه بر این بایستی مراقب مصون‌ماندن رقابت از فعالیت‌های رانت‌جویانه گروه‌های ذی‌نفع باشد. یکی از پاشنه آشیل‌های مردمی‌سازی در این میان، این است که دولت خود مسخر گروه‌های ذی‌نفع و رانت‌جو شود؛ بنابراین لازم است تمهیدات حقوقی و قانونی لازم برای جلوگیری از ایجاد این رویه در دولت اندیشیده شود.

ثالثاً اگر دولتی به دنبال تمهید و زمینه‌سازی شرایط رقابت در بازار است، بدین معنا نیست که تمام امور اقتصادی و غیراقتصادی به رقابت و نیز نفع شخصی و تحلیل در این چهارچوب فروکاسته شود، بلکه از منظر اردولیرال‌ها اموری فرا اقتصادی و به‌عنوان پیش‌نیاز بازار وجود دارند که اگر این امور فرهنگ‌سازی نشود، موجب تخریب کارکرد بازار می‌شود و همچنین یکپارچگی اجتماعی که لازمه تداوم یک جامعه است، از بین خواهد رفت. در این زمینه نقش دولت در فرهنگ‌سازی و تقویت نهادهایی که می‌توانند این اخلاقیات و چهارچوب‌های فرااقتصادی را به افراد آموزش دهند بسیار حائز اهمیت است و این نهادها شامل خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی (کلیسا) و.. است. به عبارتی دیگر مردم در چهارچوب مردمی‌سازی اقتصاد صرفاً نبایستی به عنوان انسان اقتصادی عقلانی در نظر گرفته شوند، بلکه باید ارزش‌های

فرااقتصادی نیز در رشد و تکامل آن‌ها در نظر گرفته شود. به نظر می‌رسد «سیاست اجتماعی» اردولیرال‌ها کارکردی ساختاری برای ایجاد شرایط امکان ایجاد مبانی و پیش‌فرض‌های اخلاقی بازار دارند و از این منظر یکی از نقش‌های اساسی دولت در کنار اجرای سیاست‌های اقتصادی، اجرای سیاست‌های اجتماعی است. اهدافی که سیاست اجتماعی دنبال شامل ایجاد «وضعیت حیاتی»^۱ و رضایت‌بخش برای آحاد مردم و نقش آفرینان نظام اقتصادی و بالأخص طبقه کارگر است که در نظام صنعتی مدرن مورد ظلم قرار گرفته‌اند. به عبارتی دیگر از منظر اردولیرال‌ها نیاستی در نظام بازار عدالت فدای کارایی شود. امنیت اجتماعی خود زمینه‌ساز کارایی نظام بازار است، بنابراین سیاست‌هایی را به منظور ارتقاء عدالت و انصاف در نظام بازار همچنین امحاء طبقه کارگر و توده‌زدایی به خصوص در مواجهه با اصلی‌ترین نقش آفرینان آن یعنی مردم مطرح می‌کنند، نظیر تمرکززدایی از ساختارهای سیاسی- اجتماعی و حمایت از شرکت‌های کوچک و متوسط، از سویی دیگر توجه به مسئولیت‌پذیری شخصی، استقلال، خوداشتغالی و اشاعه مالکیت خصوصی (که شرایط لازم برای تحقق حق آزادی مثبت را فراهم می‌آورد) و همچنین مساوات در برابر قانون، دسترسی برابر به آموزش و دیگر نهادهای عمومی، فرصت‌های برابر و شرایط اولیه برابر بایستی تقویت و ارتقاء داده شود. هدف اصلی این سیاست‌ها حکم شدگی اجتماعی^۲ هر فرد در سلسله فعالیت اقتصادی است. به عبارتی دیگر به نظر می‌رسد نقد اردولیرال‌ها مشابه نقد کارل پولانی از نظام بازار خودتنظیم‌گر است که همه چیز و حتی افراد را به مثابه بازار در نظر می‌گیرد که در بازار نیروی کار خرید و فروش می‌شوند و به عبارتی بازاری فک شده از اجتماع می‌باشد، اما اردولیرال‌ها با مطرح کردن سیاست اجتماعی به دنبال حکم کردن بازار در اجتماع هستند.

رابعاً اردو لیرال‌ها به تعارض میان عدالت و کارایی و یا کارآمدی و انسانیت معتقد نیستند و به دنبال جمع بین این دو مقوله هستند. این مسئله از این رو اهمیت پیدا می‌کند که در زمینه تحلیل نقش مردم در اقتصاد بایستی توجه شود که کدام مقوله بایستی مورد اهمیت قرار گیرد. آیا می‌توان نقش مردم را در اقتصاد بدون در نظر گرفتن ابعاد انسانی افزایش داد و یا این که می‌توان به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرد که علاوه بر افزایش نقش کمی مردم در اقتصاد، نقش کیفی مردم در اقتصاد و به عبارت دیگر انسانیت و کرامت انسان نیز حفظ شود؟ توجه به این سؤال و این مقوله و نحوه پاسخ اردو لیرال‌ها به این سؤال می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

^۱. vital situation' (Vitalsituation)

^۲. social embeddedness

تمرکززدایی از جامعه، اقتصاد، سیاست و دولت

روپکه در کتاب خود اصطلاحی را تحت عنوان «دولت سالم و دولت مریض»^۱ مطرح می‌کند. وی معتقد است دولت سالم سه عنصر را با یکدیگر ترکیب کرده است: عنصر مشروعیت^۲، پیوند اجتماعی^۳ و تمرکززدایی^۴. از منظر وی دولت سالم تنها نوع دولتی است که می‌تواند در کار خود فضای عزت شخصی و آزادی با همراه سلامت، قدرت و ثبات را مورد توجه قرار دهد (Ropke, ۱۹۵۰: ۹۱). دولت خودکامه و استبدادی چون موجب سلب آزادی از افراد می‌شود، مشروعیت دموکراتیک ندارد، از سوی دیگر از آنجا که دولت استبدادی موجب سلب همکاری واقعی دولت با افراد می‌شود، مشروعیت ندارد، زیرا دولت متمرکز با بر عهده گرفتن تمامی مسئولیت‌ها بر دوش خود، امکان ایجاد مشارکت واقعی را از مردم را سلب کرده است و مردم هیچ باری از مسئولیت را که بر طبق آن هر فرد در سلسله مراتب طبیعی، سهمی در ایفای وظایف دولت دارد، بر عهده نداشته و در نتیجه امکان رشد ندارد. وی در ادامه یکی از ریشه‌های اصلی تمرکزگرایی دولت در عصر مدرن را ایجاد دولت رفاه مداخله‌گری مدرن می‌داند و معتقد است این دولت جمع‌گرا به درجه‌ای می‌رسد که کاملاً امید به یک نوع مشروعیت دموکراتیک و غیرمتمرکز دولت را از بین می‌برد. از منظر وی دولت‌های بزرگ تنها با یک فعالیت مطلوب خاص قابل تحمل هستند و اگر این امر بیش از حد حاصل شود، تعادل بین سازمان جمعی و فردی از بین می‌رود. از سوی دیگر همگام با متورم شدن دولت، بوروکراسی، مکانیزاسیون، تمرکز و خودکامگی دولت نیز اجتناب‌ناپذیر است و این امر پایه‌های اخلاقی دولت قانونی را به خطر می‌اندازد و سرانجام آن را نابود می‌کند (Ropke, ۱۹۵۰: ۹۳). از منظر وی در سالم‌ترین دولت و قوی‌ترین جامعه نیز اگر بیش از مقدار مطلوب، دولت مداخله داشته باشد، موجب فاصله‌گیری بین دولت و جامعه، بی‌احترامی به قانون و فساد عمومی شده و سرانجام تمام رنگ‌های جامعه را مسموم می‌کند. وی معتقد است در شرایط کنونی (جنگ جهانی دوم و ظهور دولت‌های رفاه مدرن)، این فشار سنگین که از طرفی بزرگ‌کننده دولت و درعین حال تضعیف‌کننده آن است، بسیار افزایش یافته است، زیرا این فشارها موجب بهره‌برداری فزاینده از دولت برای ارضای خواسته‌های صنعتگران یا گروه‌ها شده است که در پایان منجر به مدیریت کل جامعه توسط این گروه‌های سازمان‌یافته

^۱ THE HEALTHY AND THE SICK GOVERNMENT

^۲ legitimacy

^۳ association

^۴ decentralisation

و قدرتمند می شود. بدین معنی که دولت به غنائمی تبدیل می شود که با توافق مشترک بین این گروه های قدرتمند تقسیم می شود. از منظر وی دولت از طریق مبارزات گروه های فشار زوال می یابد و از حیثیتی که به عنوان نهادی در خدمت جامعه است سلب می شود. این زوال دولت از طریق قدرت سازمان یافته گروه ها یکی از مهم ترین نمونه های شکاف هایی است که امروز وحدت اخلاقی ملت را به خطر می اندازد و با این کار پایه های اساسی یک دولت قانونی، سالم، دموکراتیک (اجتماعی) و غیر متمرکز را تهدید می کند، زیرا در این شیوه دولت دیگر در اعمال وظایف مهم نمی تواند بر وفاداری شهروندان حساب کند، بلکه باید بر اختلاف طبقاتی، نفرت نژادی، درگیری مذهبی و تعصب ایدئولوژیک حساب کند. روپکه پس از آسیب شناسی از تمرکزگرایی از دولت در چند سطح بر تمرکززدایی تأکید می کند: تمرکززدایی سیاسی، تمرکززدایی از جامعه و همچنین تمرکززدایی از اقتصاد. در تمرکززدایی سیاسی وی معتقد است هر چه محافل کوچک تر در تصمیم گیری ها دخیل باشند، احتمال بیشتری وجود دارد که فقدان مسئولیت پذیری حل شده و افراد شایسته به اوج برسند، در این زمینه روپکه به الگوی مجلس سنا و مجلس نمایندگان عوام در آمریکا اشاره می کند. از سوی دیگر تعیین عاقلانه سن رأی دهندگان و در صورت امکان تمایز واقعی حق رأی و دادن وزن بیشتر به رأی پدران خانواده ها و افراد نخبه در این زمینه حائز اهمیت است (Ropke, 1950: 91-97). در سطح بعدی و وسیع تر وی بر «تمرکززدایی از جامعه» تأکید می کند. او معتقد است ما نیازمند تغییر گرانیگاه اجتماعی از بالا به پایین و بازگرداندن همه ابعاد و نسبت ها از نسبت های بزرگ به منطق و رویکردی انسانی هستیم^۱. افکاری که وی مطرح می کند همه در یک جهت حرکت می کنند: حرکت از تمرکز در هر ارتباطی، تمرکززدایی از همه محلات، شهر و کارخانه، از انباشت دارایی، اموال و قدرت، از بی مهری و عدم رعایت کرامت انسانی از طریق تولید مکانیزه و به سمت تمرکززدایی در وسیع ترین و جامع ترین معنای کلمه است:

برای ترمیم مالکیت؛ برای تغییر مرکز ثقل و گرانیگاه اجتماعی از بالا به پایین؛ برای ارتقای ارگانیک جامعه از اجتماعات طبیعی و محلی در مراتب تنگاتنگی که از خانواده در بخش و ناحیه شروع می شود تا ملت؛ برای اصلاح زیاده روی در سازماندهی، تخصصی سازی و تقسیم کار؛ برای بازگرداندن تمام ابعاد و نسبت ها؛ از ابعاد و نسبت های عظیم تا ابعاد و نسبت های انسانی معقول؛ برای توسعه انواع غیر پرولتاریایی^۲

^۱. to a shifting of the social centre of gravity from above downwards

^۲. به معنای اینکه موجب ایجاد طبقه کارگر (پرولتاریا) در مقابل طبقه سرمایه دار در نظام صنعتی کارخانه نمی شود.

تازه از صنعت (فرم‌هایی از صنعت که با دهقانان و صنعتگران سازگار است)، یعنی برای اشکال صنعتی که دهقانان و صنعتگران به کار می‌برند، برای ارتقای طبیعی واحدهای کارگاهی و شغلی کوچک‌تر؛ برای درهم شکستن هر نوع انحصار و برای مبارزه با تمرکز تجارت و مشاغل، هر جا و هر زمان که ممکن باشد؛... برای تجزیه شهرهای بزرگ و نواحی صنعتی بزرگ و برنامه‌ریزی کشوری خوب مدیریت شده‌ای که هدفش تمرکززدایی از مسکن و تولید است... برای بیدار کردن احساسات حرفه‌ای و بازگرداندن عزت و کرامت به همه کاره‌ای صادقانه... ایجاد شرایطی که یک زندگی خانوادگی سالم و شیوه‌ای غیرمصنوعی در تربیت فرزندان را ممکن سازد... به رستخیز یک سلسله مراتب فرهنگی که به غوغای جاه‌طلبی پایان می‌دهد و به هر پله نردبان جای مناسب خود را می‌بخشد. آنچه ما برای آن تلاش می‌کنیم چیز دیگری نیست جز آنچه گوستاو تیون به عنوان "جامعه اجتماعی"^۱ از آن نام می‌برد و راه رسیدن به این هدف است (روپکه، ۱۹۵۰: ۱۵۴)

تمرکززدایی از اقتصاد: اعطای مالکیت دارایی به کارگران

روپکه معتقد است همه ما قبلاً آن قدر قربانی شرایطی شده‌ایم که ما را از امر طبیعی و واقعی خارج می‌کند، به همین دلیل در برقراری تماس با آنچه که اصیل و طبیعی است؛ یعنی طبیعت ساده اشیاء و درک انسان مشکل داریم. او معتقد است اگر از یک کارگر ساده از نیاز اصلی زندگی‌اش پرسیده شود او از دموکراسی و... سخن نخواهد گفت، بلکه از خانه‌ای کوچک با باغ، برای زندگی خانوادگی مناسب، ساده و پایدار و برای تربیت انسانی برای فرزندانش سخن خواهد گرفت. از منظر روپکه آن‌ها آرزو دارند خودشان شوند و یک‌بار دیگر به خانواده و جامعه کوچک‌تر خودشان تعلق بگیرند؛ آن‌ها با نیرویی مقاومت‌ناپذیر احساس می‌کنند که جامعه مدرن آن‌ها را به چیزی کاملاً ناسازگار با طبیعت انسانی محکوم می‌کند، اما جنبش قدرتمند معاصر در انتظار بازگشت به جامعه‌ای سالم و معکوس کردن روند تمرکز است. او معتقد است بیشتر از آنکه جنگ گذشته بشریت را با مشکلات اساسی روبرو کرده، مصنوعی بودن و آسیب‌پذیری تمدن شهری بزرگ ما این امر را نمایانگر است (Ropke, ۱۹۵۰: ۱۵۵-۱۵۶). در این راستا یکی از ابعاد که روپکه برای تمرکززدایی از اقتصاد مطرح می‌کند، «اعاده دارایی‌ها»^۲ و

^۱. "societe aeree

^۲. restoration of property

به عبارتی دیگر مسئله بازگرداندن دارایی به توده هاست، موضوعی که باید این مبارزات برجسته طبقه پرولتاریا (کارگر) یعنی کمبود مالکیت را از بین ببرد. از نظر وی تمرکز دارایی معمولاً متضمن تمرکز ابزار تولید است، در واقع نفی دارایی به معنای انسان شناختی و اجتماعی آن است. روپکه معتقد است برای اعاده دارایی ها لازم نیست به روش سوسیالیستی مالکیت همه اموال را به صورت عمومی درآورد، بلکه با سیستم بازتوزیعی و جبران خسارت و مهم تر از همه اصلاح سیستم اقتصادی به صورت کاهش فرصت های انباشت دارایی به حداقل مقدار مطلق، مبارزه موفقیت آمیز با هر نوع انحصار، نوسانات ارزش پول و علل تمرکز دارایی، همچنین مالیات مترقی بر ارث این مهم امکان پذیر است. وی معتقد است چنین سیاستی، جزئی از سیاست های کلی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی می شود و اگر در این راه درست قدم برداریم، بازگرداندن دارایی به خودی خود و به روشی امکان پذیر خواهد بود که موفقیت پایدار را تضمین کند، یعنی به صورت ارگانیک، نه به صورت مکانیکی خشن که ممکن است جو اجتماعی را مسموم کند (Ropke، ۱۹۵۰: ۱۵۸). وی در ادامه به یکی از مهم ترین و حیاتی ترین دارایی یعنی زمین و خانه اشاره می کند. وی معتقد است کارگر صنعتی می تواند و باید حداقل مالک محل سکونت و باغ خود شود و یا سهمیه ای داشته باشد که در طی کار داوطلبانه اش با زمین خودش تولید کند و همچنین اوقات فراغت خود را نیز بر روی این زمین انجام دهد. این امر همچنین باعث می شود تا وی از نوسانات بازار با پیچیدگی های دستمزد و قیمت و نوسانات تجاری اش مصون و مستقل باشد. از یک طرف ما باید موجودیت خود را حفظ کرده و به حداکثر توان خود تعداد دهقانان، صنعتگران و مشاغل کوچک را افزایش دهیم. به طور خلاصه بایستی همه کسانی که مستقل هستند و از قبل دارایی شامل خانه و وسایل تولید را در اختیار دارند، حفظ کنیم. از طرف دیگر در مواردی که فاقد این امکانات هستند، باید با تأمین حداقل دارایی برای کارگر یا کارمند و اجازه دادن به او برای داشتن خانه و باغی برای خودش باشد. اگر چنین چیزی وجود داشته باشد این حق مالکیت به عنوان یک حق اجتماعی مطرح است (Ropke، ۱۹۵۰، ۱۵۹).

تمرکززدایی از زیستگاه و توسعه شهری

تمرکززدایی از زیستگاه با مالکیت خانه و باغ بیانگر این است که باید شرایط جدیدی ایجاد شود که در آن زندگی خانوادگی اصیل و طبیعی بتواند رونق بگیرد، همچنین بنیان طبیعی و ضروری زندگی خانوادگی و تربیت فرزندان را نیز فراهم می کند. وی معتقد است توسعه شهری و صنعتی پنجاه سال گذشته بیشترین آسیب ممکن را در بار آوردن و تربیت فرزندان داشته است و به نظر وی نقطه حیاتی انحرافات

زندگی مدرن همین تمرکزگرایی است. وی معتقد است خانواده‌های پرجمعیت و دارای فرزند به سختی با شرایط هزینه‌ای در یک شهر بزرگ سازگار می‌شوند و داشتن خانه‌باغ هزینه، هزینه تعطیلات آخر هفته یا تعطیلات خانوادگی را کاهش می‌دهد، علاوه بر این هزینه‌های نقدی از طریق کار در باغ شخصی خود به درآمد طبیعی تبدیل می‌شود، کاری که درعین حال زندگی طبیعی‌تری را برای خانواده فراهم می‌کند، تفاوت قابل توجهی را که بین هزینه پول مواد غذایی خریداری شده در بازار و هزینه واقعی کالاهای تولید شده در خانه وجود دارد، از بین می‌برد. علاوه بر این مجاورت او با طبیعت، فعالیتی شاد و هدفمند را بدون اتکا به پول و تفريح برای خانواده ایجاد می‌کند. از نظر وی بجای تمرکزگرایی در کشور، بایستی مراکز زندگی سیاسی، فکری، اجتماعی و اقتصادی مختلفی وجود داشته باشد و وجود انحصار و تمرکزگرایی در این زمینه نمایانگر یک انحطاط آسیب‌شناختی است: اولاً به دلیل تمرکز انحصاری فزاینده آن‌ها، ثانیاً به دلیل بزرگی آن‌ها و ثالثاً به دلیل تبعات ساختار جامعه‌شناختی آن‌ها که منبع اصلی ازدحام، پرولتری شدن و تحول منفی در زندگی است. او در ادامه یکی از مهم‌ترین وظیفه برنامه‌ریزی شهری و کشور را به صورت سلبی از طریق تجزیه این توده‌های صنعتی و مسکونی و جلوگیری از گسترش هر چه بیشتر شهرهای بزرگ و نیز به طور ایجابی از طریق تحقق وسیع‌ترین ایده آل تشکیل خانواده با یک باغ مطرح می‌کند. بنابراین از منظر وی با ایجاد مراکز کوچک تازه به جای شهرهای بزرگ، می‌توانیم جوامع واقعی و شرایط وجودی طبیعی را برای انسان ایجاد کنیم و با از بین بردن رفت‌وآمدهای غیرقابل تحمل، شهر بزرگ را از بین ببریم و فقط به این ترتیب می‌توانیم از شرایط ترافیکی که همچون کابوسی بر ما سنگینی می‌کند، فرار کنیم، زیرا در آینده نزدیک با تولید انبوه اتومبیل‌های انبوه و ریخته شدن آن‌ها در خیابان بزرگراه دیگر جلوی آن‌ها را نمی‌توان گرفت. از نظر وی این هدف، عالی‌ترین هدف در برنامه‌ریزی شهری و کشور است و مبتنی بر مبانی درست انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی است (Ropke, ۱۹۵۰: ۱۶۲-۱۶۵).

استفاده از فناوری برای تمرکززدایی از اقتصاد

از منظر روپکه تولید انبوه، مدیریت انبوه و دموکراسی توده‌ای باعث ایجاد وابستگی و محدودیت فضاها برای انسان می‌شود، در نتیجه پرولتری شدن جامعه با تمرکز قدرت در دست چند مدیر به نظر روپکه مسئله جدی معاصر است، با این حال، فن آوری همچنین به شرکت‌های کوچک کمک کرده است که بهره‌وری را افزایش دهند، به طوری که با کنار گذاشتن ساختارهای غول‌پیکر ما از بهبود بهره‌وری دست

نمی کشیم و راه حل کلی روپکه همیشه تمرکززدایی و تجمع زدایی^۱ از اقتصاد و جامعه است (Ropke, ۱۹۵۰, p. ۲۳۵)؛ بنابراین، باید به جای تمرکز در اقتصاد، از فناوری برای تمرکززدایی در اقتصاد باید استفاده کرد. سرانجام از منظر روپکه وظیفه «فناوری اجتماعی»^۲ هدایت هر مهندس برای مطالعه نقش اجتماعی نوآوری است. هیچ دلیلی وجود ندارد که مهندس نباید عامل انسانی را همراه با عامل فنی مورد مطالعه قرار دهد و به او امکان آزمایش پیامدهای پیشرفت تکنولوژی برای ثبات جامعه را بدهد. روپکه به نسبت مناسب شرکت های کوچک و بزرگ در یک جامعه اشاره می کند و آن را به یک سیستم ارگانیک و زنده تشبیه می کند. وی استدلال می کند که سازماندهی و تجمع ناشی از دغدغه های بزرگ منجر به اختلال در نظم خودجوش می شود. این بدیهی است که با ایجاد تغییر در ویژگی های بوم شناسی محیط تولید، مشکلات وجودی ایجاد می شود. از منظر وی شرکت کوچک، نمایانگر یک محیط سالم تر است، زیرا فناوری ها و سازمان های کار نمی توانند در این مقیاس، یک محیط کاملاً غیرانسانی ایجاد کنند. وی این واقعیت را ثبت کرد که شرکت های بزرگ اثرات خارجی منفی ای را ایجاد می کند که کل جامعه بهای آن را می پردازد (Ropke, ۱۹۴۷ b و ۱۹۴۸ a). او همچنین اشاره کرد که حامیان توسعه فناوری معمولاً از هزینه های اجتماعی چشم پوشی می کنند (Ropke, ۱۹۵۰: ۲۳۰) روپکه مقصر این امر را برنامه های عقلانی فناوری و سازمان می داند، نه انگیزه سود شرکت تجاری. در این زمینه اختلاف نظر روپکه با جوزف شومپتر بسیار جالب است. او در کتاب Civitas Humana به ستایش عجیب انحصار توسط شومپتر که در کتابش با عنوان Capitalism, Socialism and Democracy آمده، حمله می کند:

"شومپتر با استدلال بسیار سؤال برانگیز در خصوص مسئله تولید انبوه، ارتقای تحقیقات و سرمایه گذاری در افزایش سود اقتصادی انحصار با عرضه کالاها، نگرانی های ناشی از انحصار غول پیکر صنعتی را کنار می گذارد و همچنین باعث می شود ضررهای ناشی از آسیب رسانی به اهداف بالاتر از زندگی و جامعه را فراموش کنیم (Ropke, ۱۹۵۸: ۱۰۷).

بنابراین، شومپتر همچنین به «اقتصاد گرایی»^۳ متهم شد که در آن سود مادی خطر سلب آزادی، تنوع و عدالت را پنهان می کند؛ بنابراین تمرکز قدرت در نتیجه قضاوت نادرست در خصوص مقیاس واقعی ارزش های حیاتی رشد می کند. از منظر وی ساختار صنعتی شرکت های خصوصی باعث ایجاد هزینه های

^۱. decongestion

^۲. "social technology"

^۳. economism

هنگفت اجتماعی ناشی از تمرکز فعالیت‌های اقتصادی است (Ropke, ۱۹۴۴: ۱۷۴) و این امر نه تنها باعث ایجاد مسائل و مشکلات اطلاعاتی شده است، بلکه منجر به نابودی تصمیم‌گیری غیرمتمرکز طبیعی با متغیرهای اجتماعی شده است. روپکه تأکید کرد که چگونگی بهره‌وری نتیجه ادغام نیست و برعکس، تخصص‌گرایی و نه اندازه صنعت، منبع پیشرفت و بهره‌وری است. عدم تمرکز صنعت به این ترتیب به یک توصیه اصلی در زمینه سیاست تبدیل می‌شود که می‌تواند همزمان پویایی بازار و سلامت جامعه را حفظ کند. جامعه باید به دنبال فن‌آوری‌های مطلوب برای تمرکززدایی باشد (Ropke, ۱۹۴۴: ۱۷۴). تمرکز دارایی به عنوان وسیله تولید، موجب نفی دارایی به معنای انسان‌شناختی و اجتماعی آن است. برعکس، داشتن یک طبقه متوسط گسترده سالم موردنظر روپکه است و راه حل ایده آل این است که هر کارگری بتواند یک مالک ابزار تولید باشد (روپکه، ۱۹۴۶: ۹). سیستم اقتصادی باید اصلاح شود تا فرصت‌های انباشت دارایی‌های بزرگ به حداقل کاهش یابد (روپکه، ۱۹۴۴: ۱۵۷) و بنابراین برنامه‌ریزی‌های شهر و کشور به ابزاری مهم برای این منظور تبدیل می‌شود (Commun, Patricia; Koley, 2018). از نظر روپکه و روستو، جوامع کوچک نه تنها پیش شرط عملکرد بازار هستند، بلکه منبع اصلی یکپارچگی اجتماعی است. از نظر آن‌ها، بازار به هیچ وجه به یکپارچگی اقتصادی کمک نمی‌کند (Zweynert, 2013).

دلالات‌ها برای مردمی‌سازی اقتصاد

مردمی‌سازی اقتصاد مستلزم یک دولت سالم است؛ یعنی دولتی که هم دارای مشروعیت باشد و افراد از سر آزادی و اختیار آن را برگزیده باشند، هم پیوندهای اجتماعی و ثیقی به بدنه مردم داشته باشد و به سمت برآورده ساختن منافع گروه‌های ذینفع و رانت‌جو انحراف نیابد و هم متورم نباشد و منجر به برون‌رانی مردم از اقتصاد نشود و یا از طریق گسترش بی‌رویه بوروکراسی فعالیت روزمره مردمان را مختل سازد.

یکی از مهم‌ترین دلالت‌های مکتب اردولیرالیسم اقتصادی برای مردمی‌سازی اقتصاد در وجه «تمرکززدایی» این مکتب نمایان است. از منظر این مکتب بایستی مرکز ثقل و گرانیگاه اجتماع را بالابه پایین تمرکززدایی نموده و این امر صرفاً در امر اقتصادی خود را نشان نمی‌دهد، بلکه در سطوح مختلف اجتماع، سیاست، اقتصاد، برنامه‌ریزی شهری و... این امر نمود پیدا می‌کند. تمرکززدایی از منظر اردو لیبرال‌ها یکی از مشخصه‌های دولت سالم است که تمرکزگرایی در دولت و دولت متمرکز به نوعی مشروعیت آن را هم زیر سؤال می‌برد، زیرا دولت متمرکز با برعهده گرفتن تمامی مسئولیت‌ها بر دوش

خود، امکان ایجاد مشارکت واقعی را از مردم را سلب کرده است و مردم هیچ باری از مسئولیت را که بر طبق آن هر فرد در سلسله مراتب طبیعی، سهمی در ایفای وظایف دولت دارد، برعهده نداشته و در نتیجه امکان رشد ندارد. در نتیجه این آسیب شناسی اردو لیبرال ها معتقدند ما نیازمند تغییر گرانگه اجتماعی از بالا به پایین و بازگرداندن همه ابعاد و نسبت ها از نسبت های بزرگ به منطقی و رویکردی انسانی هستیم. در این راستا مهم ترین پیشنهاد های آن ها تمرکززدایی از اقتصاد با اعطای مالکیت دارایی به کارگران است؛ زیرا از منظر اردو لیبرال ها داشتن یک طبقه متوسط گسترده سالم مورد نظر بوده و راه حل ایده آل آن ها این است که هر کارگری بتواند یک مالک ابزار تولید باشد، علاوه بر اینکه مالک باغ و محل زیست خود باشد. تبدیل مردم به توده (پرولتاریا) به طور کامل منجر به حذف و انحلال آن ها و ممانعت از نقش آفرینی و محوریت داشتن ایشان در صحنه اقتصاد و اجتماع می شود. از این رو گسترش طبقه متوسط یکی از مهم ترین الزامات مردمی سازی اقتصاد است.

همچنین تمرکززدایی از مراکز تصمیم گیری سیاسی، تمرکززدایی از زیستگاه و محل زندگی، تمرکززدایی از همه محلات، شهر و کارخانه، از انباشت دارایی، اموال و قدرت، تمرکززدایی از صنایع و کشاورزی و توسعه انواع صناعی که با طبیعت سازگاری بیشتری داشته باشند، مقابله هر نوع انحصار و برای مبارزه با تمرکز تجارت و مشاغل، ارتقای طبیعی واحدهای کارگاهی و شغلی کوچک تر، تجزیه شهرهای بزرگ و نواحی صنعتی بزرگ و برنامه ریزی شهری متناسب با آن. یکی دیگر از وجهه های مهم برای تمرکززدایی استفاده از فناوری برای تمرکززدایی از اقتصاد است. بر خلاف رویکرد شومپیتری که طرفدار تولید انبوه و انحصار در تولید است در رویکرد اردو لیبرال ها به دنبال این هستند که فناوری ها در ایجاد مشاغل کوچک و متوسط توسعه یافته و بتواند مردمی سازی را در سطح خرد ترویج دهد؛ بنابراین یکی از مهم ترین راهبردهای مردمی سازی از منظر اردو لیبرال ها تمرکززدایی در تمامی سطوح اجتماعی است.

نتیجه گیری

به منظور جمع بندی نتایج فوق لازم است، دلالت های مردمی سازی اقتصاد در مکتب مذکور در قالب یک الگوی تحلیلی ارائه گردد. الگوی تحلیلی مردمی سازی اقتصاد در این مکتب شامل چند مؤلفه اصلی است (سلیمانی، حسینی، ۱۳۹۸):

۱. **عنصر محوری** که صورت ذهنی از پدیده ای است که اساس فرآیند است.

۲. **شرایط علی** مربوط به شرایطی است که بر عنصر محوری اثر می‌گذارند.

۳. **شرایط زمینه‌ای** که ناظر به شرایطی است که بر راهبردها اثر می‌گذارند.

۴. **شرایط مداخله‌گر**، شرایط زمینه‌ای عمومی هستند که بر راهبردها اثر می‌گذارند.

۵. **راهبردها** کنش‌ها یا برهم‌کنش‌های خاصی است که از پدیده محوری منتج می‌شود.

در این چهارچوب می‌توان عنصر محوری در دیدگاه اردولیرال‌ها نسبت به مردمی‌سازی اقتصاد را آزادی اقتصادی انسان‌ها دانست که در آن تعارضی بین آزادی/نظم و عدالت / کارایی وجود ندارد و افراد در عین حفظ کرامت انسانی و رعایت انصاف و عدالت بایستی بتوانند آزادانه به انواع تعاملات اقتصادی در بازار پردازند. برای تحقق این عنصر محوری شرایطی لازم است که در دو دسته قرار می‌گیرند: شرایط علی و شرایط زمینه‌ای. شرایط علی شرایطی هستند که به عنوان علل و عوامل تأثیرگذار بر آزادی اقتصادی افراد مؤثر هستند و به عبارتی دیگر نقش لازم دولت در فرآیند مردمی‌سازی را نشان می‌دهند. این شرایط عبارتند از: ایجاد چهارچوب و قواعد بازی در بازار توسط دولت با سیاست‌های تقویم‌گر (قوام‌بخش) و سیاست‌های تنظیم‌گر، دخالت دولت در چهارچوب‌ها و نه فرآیندهای بازار، ایجاد چهارچوب‌های حقوقی و قانونی برای جلوگیری از تسخیر دولت توسط گروه‌های ذی‌نفع و رانت‌جو، ایجاد شرایط امکان ساختاری برای تولید فضایل و ارزش‌های اخلاقی- انسانی فرا اقتصادی در بازار با اجرای سیاست‌های اجتماعی توسط دولت و درنهایت حدگذاری برای توسعه فناوری با معیار کرامت انسانی و اندازه نیاز انسانی.

شرایط زمینه‌ای نیز در این الگو به شرایطی اطلاق می‌شود که شرایط ثانویه و به‌عنوان مکمل شرایط اولیه مطرح می‌شوند، به عبارت دیگر زمانی که فرایند آزادی اقتصادی به‌عنوان عنصر محوری و تحت عملکرد و سازوکار شرایط علی به وقوع پیوست آنگاه شرایط زمینه‌ای دخالت کرده و راه مردمی‌سازی اقتصاد را هموار می‌سازد و موجب ارتقاء نقش کیفی مردم در بازار می‌شود. به عبارت دیگر وجود شرایط علی را می‌توان به گونه‌ای به‌عنوان شرایط لازم و وجود شرایط زمینه‌ای را می‌توان به گونه‌ای به‌عنوان شرایط کافی مطرح کرد. شرایط زمینه‌ای در این الگو عبارت است از: اصلاح انگیزش‌های افراد برای ارتقاء نقش کیفی انسان‌ها در بازار و اقتصاد از طریق کانالیزه کردن نفع شخصی با فرهنگ‌سازی پیش‌نیازهای اخلاقی بازار و آموزش نظم اخلاقی در بازار. بدیهی است تحقق این شرایط نیازمند بسترسازی‌هایی است که باید از سوی دولت صورت گیرد و سیر تحقق مردمی‌سازی در اقتصاد را تسهیل کند. دولت از یکسو بایستی راهبردهایی برای ارتقاء کمی نقش مردم در بازار را پی‌جویی نماید که عبارت

است از: برنامه ریزی برای ایجاد و حفظ کارکرد رقابت در بازار و همچنین تمرکززدایی از جامعه، سیاست و اقتصاد. از سوی دیگر دولت بایستی با شرایط مخرب نقش مردم در بازار مقابله نماید که عبارت است از: مقابله با نیروهای مخرب رقابت در بازار (انحصار و...) و ممانعت از انجام اقدامات و سیاست های ناهماهنگ با بازار توسط دولت. از سوی دیگر دو حوزه راهبردی که مردمی سازی اقتصاد از طریق آن ها می تواند محقق شود عبارت است از: صنعت و کشاورزی البته با مختصات فناورانه در حد نیازها و کرامت انسانی و همچنین با رعایت نیازهای حیاتی انسان و نزدیک به شرایط طبیعی محیط انسان.

جدول ۱: الگوی تحلیلی دالات‌های مکتب اردولیبیرالسم آلمانی برای مردمی‌سازی اقتصاد

مقوله محوری (چیستی مردمی‌سازی)	آزادی اقتصادی (در تولید، مبادله، مصرف، مالکیت، اشتغال و...) جمع بین آزادی-نظم و عدالت و کرامت انسانی با کارایی
شرایط علی مردمی‌سازی (نقش لازم دولت فرآیند مردمی‌سازی)	• ایجاد چهارچوب و قواعد بازی در بازار توسط دولت با سیاست‌های سازنده و سیاست‌های تنظیمی • دخالت دولت در چهارچوب‌ها و نه فرآیندهای بازار • ایجاد چهارچوب‌های حقوقی و قانونی برای جلوگیری از تسخیر دولت توسط گروه‌های ذی‌نفع و رانت جو • ایجاد شرایط امکان ساختاری برای تولید فضایل و ارزش‌های اخلاقی- انسانی فرااقتصادی در بازار با اجرای سیاست‌های اجتماعی توسط دولت (به‌منظور ارتقاء وضعیت حیاتی انسان، امحاء طبقه کارگر و توده زدایی و حک‌شدگی اجتماعی) • حدگذاری برای توسعه فناوری با معیار کرامت انسانی و اندازه نیاز انسانی
شرایط زمینه‌ای (شرایط کافی ارتقاء نقش کیفی مردم در بازار)	اصلاح انگیزش‌های افراد برای ارتقاء نقش کیفی انسان‌ها در بازار و اقتصاد از طریق کانالیزه کردن نفع شخصی با فرهنگ‌سازی پیش‌نیازهای اخلاقی بازار و آموزش نظم اخلاقی در بازار (نظیر عشق به آزادی، مسئولیت‌پذیری از طریق نهادهای مختلف نظیر خانواده، نهادهای مذهبی و...)
شرایط مداخله‌گر (شرایط مخرب نقش مردم در بازار)	• نیروهای مخرب رقابت در بازار (انحصار و...) • اقدامات و سیاست‌های ناهماهنگ با بازار توسط دولت
راهبردهای دولت برای ارتقاء کمی نقش مردم در بازار	• برنامه‌ریزی دولت برای ایجاد و حفظ کارکرد رقابت در بازار • تمرکززدایی از جامعه/ سیاست و اقتصاد

منبع: یافته‌های پژوهش

فهرست منابع

- ایسینگ، اوتمار. (۱۳۷۴). *تاریخ عقاید و اندیشه های اقتصادی*، ترجمه هادی صمدی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس، مؤسسه تحقیقات اقتصادی.
- پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری: khamenei.ir.
- سلیمانی، محمد؛ حسینی، سید حسین. (۱۳۹۸). الگوی مشارکت مردم در اقتصاد، با تأکید بر اندیشه امام خمینی (ره)، *فصلنامه معرفت اقتصاد اسلامی*، سال یازدهم، شماره اول، پیاپی ۲۱، پاییز و زمستان. ص ۱۳۱-۱۵۰.
- دیتر لش. (۱۳۷۹). *کتاب اقتصاد بازار اجتماعی؛ تجربه آلمان*، ترجمه علی اکبر نیکو اقبال، تهران: سمت.
- مؤسسه پژوهشی مبانی و مدل های اقتصادی بومی. (۱۳۹۴). مشارکت مردمی در اقتصاد مقاومتی، واحد اقتصاد مقاومتی.
- Biebricher, Thomas; Vogelmann, Frieder (Eds.) (2017). *The birth of austerity: German ordoliberalism and contemporary neoliberalism: Rowman & Littlefield.*
- Commun, Patricia; Kolev, Stefan. (2018). Wilhelm Röpke (1899-1966). A liberal political economist and conservative social philosopher / Patricia Commun, Stefan Kolev, editors. Cham, Switzerland: Springer (*The European heritage in economics and the social sciences*, 1572-1744, volume 20).
- Hagemann, Harald, " Germany, Economics in (20th Century)". *The new Palgrave dictionary of economics* (2018). Third edition. London: Palgrave Macmillan.
- Ropke W. (1927). Das Agrarproblem der Vereinigten Staaten. I. Die Grundlagen der amerikanischen Landwirtschaft. Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik 58:478-516.
- Ropke W. (1932). *What's wrong with the world?* Dorrance, Philadelphia.
- Ropke W. (1936). *Crises and cycles*. William Hodge, London.
- Ropke W. (1937 [1994]). *Economics of the free society*. Libertarian Press, Grove City.
- Ropke W. (1942a). *International economic disintegration*. William Hodge, London.
- Ropke W. (1942b). A value judgment on value judgments. *Revue de la Faculté des Sciences Economiques d'Istanbul* III(1/2):1-19.
- Ropke W. (1944 [1996]). *The moral foundations of civil society*. Transaction, New Brunswick
- Ropke W. (1947). Liberalism and Christianity. *The Commonwealth*, July 18.
- Ropke W. (1950). *Maß und Mitte*. Eugen Rentsch, Erlenbach-Zurich.
- Ropke W. (1958 [1960]). *A humane economy. The social framework of the free market*. ISI Books, Wilmington.
- Schumpeter JA. (1950). *Capitalism, socialism and democracy*. Harper & Row, New York.
- Siems, Mathias; Schnyder, Gerhard (2014). Ordoliberal lessons for economic stability: Different kinds of regulation, not more regulation. In *Governance* 27 (3), pp. 377-396.

- Wörsdörfer, M. (2013a). Individual versus Regulatory Ethics. An Economic-Ethical and Theoretical-Historical Analysis of German Neoliberalism. *OEconomia. History, Methodology, Philosophy*, 3–4, 523–557.
- Zweynert, Joachim. (2013). How German is German neo-liberalism? In *Rev Austrian Econ* 26 (2), pp. 109–125. DOI: 10.1007/s11138-013-0220-1.

